

## درباره بحران خاورمیانه

مصاحبه با منصور حکمت

نشریه کمونیست شماره ۵۹ - مهرماه ۶۹

### ● تحلیل دفتر سیاسی از بحران کنونی خاورمیانه و علل و زمینه‌های آن چیست؟

● بدوا باید خود بحران را معنی کرد. قرار است درباره علل و زمینه‌های چه واقعیتی حرف بزنیم؟ ژورنالیسم غربی و دولتهای غربی درگیر در این ماجرا لاقلاً در تبلیغات عمومی‌شان تصویر محدود و گمراه‌کننده‌ای از این بحران بدست میدهند. گویا مساله بر سر اشغال کویت توسط عراق و عواقب بعدی آن از نظر عرضه نفت به غرب و یا سرنوشت خارجیان در منطقه است. البته تحلیل‌های تخصصی‌تر خودشان هم ابعاد عظیم‌تر این بحران و مخاطراتی که از این ماجرا کل جهان را تهدید میکند منعکس میکند. اشغال کویت توسط عراق از قاعده عمومی مناسبات دولتها در سرمایه‌داری معاصر خارج نبوده است. این اولین باری نیست که یک کشور از روی منافع اقتصادی، سیاسی و استراتژیکی خود به کشور دیگری لشکر کشیده و آن را اشغال کرده است. در این مورد معین منافع اقتصادی و سیاسی دولت عراق در این اقدام کاملاً روشن است. این بحث البته میتواند مطرح باشد که چرا این اقدام در این مقطع معین صورت میگیرد، یا میتواند صورت بگیرد، که بعداً به این میپردازم. اما بهرحال باید روشن باشد که محور بحران امروز در خاورمیانه نه نقض حقوق حاکمیت کویت است و نه محدود شدن عرضه نفت به غرب و نه وضعیت خارجیان. اشغال کویت به مثابه چاشنی کوچکی برای یک انفجار عظیم در مقیاس جهانی و بعنوان مجرای برای حل و فصل معضلاتی بسیار بنیادی‌تر عمل کرده است. اظهار نظر درباره بحران خاورمیانه و موضعگیری در قبال آن یعنی معطوف شدن به این مسائل محوری و به سیر آتی این اوضاع. بهرحال صورت مساله رابطه عراق و کویت نیست. بلکه صف‌آرایی جهانی‌ای است که بدلیل این واقعه صورت گرفته است و موقعیت انفجار آمیزی که به این اعتبار دنیا را تهدید میکند.

این واقعه را باید در متن تحولات جهان بعد از جنگ سرد و در متن شرایط پس از اضمحلال بلوک شرق بررسی کرد. چه اشغال کویت و چه موقعیت بعدی در خاورمیانه هر دو بدلیل وجود این شرایط ممکن شده‌اند. تا قبل از تحولات بلوک شوروی جغرافیای اقتصادی و سیاسی جهان تحت تاثیر صفتبندی دو بلوک غرب و شرق و به اصطلاح تقابل دو ابرقدرت، شکل کمابیش باثباتی به خود گرفته بود. نه فقط تقسیمات سیاسی و کشوری جهان سرمایه‌داری بلکه کل روبنای فکری و سیمای ایدئولوژیکی دنیا تحت تاثیر این تقابل بین‌المللی تعریف شده بود. امروز همه این معادلات باید از نو تعریف بشوند. سوالات باز و پاسخ نگرفته‌ای طرح شده است و هر کس و هر دولت و هر نیرویی به سهم خودش دارد در شکل دادن به قیافه آینده دنیا نقش بر عهده میگیرد. جهان عرب جزئی از جهان بطور کلی است و آنچه امروز در آن اتفاق میافتد بهیچوجه شگفت‌آورتر از رویدادهای شوروی و

اروپای غربی و شرقی نیست. مناسبات و معادلات گذشته دارند از هر سو مورد تجدید نظر قرار میگیرند. همانقدر که جغرافیای اروپای دو سال پیش امروز کهنه بنظر میرسد، همانقدر که تقابل و حتی نفس وجود پیمانهای ناتو و ورشو در شکل سابق بیمعنا شده است، تعادل سیاسی و تقسیمات سیاسی و اداری تاکنون موجود در جهان عرب و خاورمیانه هم زیر سوال رفته است. در یک جمله میتوان گفت که با ورود جهان به دوران پس از جنگ سرد نه فقط سوالات جدید طرح میشوند بلکه مسائل قدیم نیز قالبهای جدیدی برای طرح مجدد خود پیدا میکنند و به اشکال جدیدی سر باز میکنند.

وقتی به دوسوی تقابلی که در خاورمیانه بوجود آمده نگاه کنیم فوراً متوجه میشویم که مسائلی که دارد در این کشمکش طرح و یا حل و فصل میشود بسیار از واقعه اشغال کویت فراتر میرود. برای آمریکا این درگیری در خاورمیانه مجرای برای شکل دادن به ساختار سیاسی آتی جهان سرمایه داری در جهت حفظ موقعیت آمریکا بعنوان یک ابرقدرت است. با پایان جنگ سرد، با تحولاتی که در اروپا صورت گرفته و با حذف بلوک شوروی، موقعیت آمریکا در قبال اروپا و در سطح جهانی تضعیف شد. وحدت دو آلمان آنهم در متن یک اروپای متحد و از نظر اقتصادی قدرتمند تا حدود زیادی نقش آمریکا را در صحنه سیاست بین المللی به یک نقش درجه دوم تنزل میدهد. واقعیتی که با افول اقتصادی آمریکا هم تناسب دارد. پیمان ناتو عملاً دارد به پدیده بیمصرفی تبدیل میشود. با این بحران اخیر پرونده آمریکا بعنوان یک ابرقدرت باز نگاه داشته میشود و فضا و امکانی برای ابراز وجود آمریکا بعنوان یک قدرت نظامی که اروپا و سایر کشورهای صنعتی پیشرفته به آن نیازمند هستند، فراهم میشود. حتی قبل از واقعه اخیر تحلیلگران غربی در جستجوی حکمتی برای ادامه پیمان ناتو و نقش هژمونیک آمریکا به معضلات و تضادهای موجود در کشورهای عقب مانده و بویژه در خاورمیانه اشاره میکردند. با واقعه اشغال کویت آینده آمریکا بعنوان یک ابرقدرت میتواند از ابهام خارج شود. ناگهان "غرب" مجدداً خود را به آمریکا و رهبری آمریکا نیازمند میابد. بنابراین ابعاد خود مساله کویت هرچه میبود آمریکا محتاج تبدیل آن به یک بحران بین المللی بود و نهایت تلاش خود را به کمک انگلستان در این جهت به عمل آورده است. نیروی عظیمی، بدواً به بهانه دفاع از عربستان سعودی، در منطقه گرد میاید و بعداً رسماً صحبت از تعرض نظامی و حتی جنگ هسته‌ای تاکتیکی در منطقه میشود. ابعاد خود واقعه ابتدا این هیاهو و این میلیتاریسم را توجیه نمیکند. اما افقی که آمریکا دنبال میکند فراتر از بازگرداندن اوضاع کویت و خاورمیانه به وضعیت قبل از اشغال است. مساله اصلی باقی ماندن بعنوان بازیگر اصلی و بعنوان ابرقدرت در دنیائی است که سرعت دارد تغییر میکند.

در طرف مقابل هم واقعه اشغال کویت دریچه‌ای به طرح تضادهای بنیادی تری است. این شرایط اجازه داده است که کل تضادها و تنشهای موجود در خاورمیانه که پیش از این در یک تناسب قوای معلوم جهانی مهار میشدند و در اشکال بالنسبه خفیف تری بروز پیدا میکردند به آشکارترین و حادثترین شکل بروز پیدا کنند. خود این تنشها کاملاً قابل توضیحند. اول، مساله فلسطین بهرحال میبایست به نحوی خود را در اشکال جدیدی طرح بکند. اشغال فلسطین و ستمی که بر مردم فلسطین روا میشود زخمی کهنه در پیکر جهان عرب است. دوم، جغرافیای تصنعی‌ای است که دول استعماری بر مردم عرب تحمیل کرده‌اند. خود این مردم خود را ملتی تقسیم شده میدانند. تصور اینکه صدها میلیون نفر وجود فقر و محرومیت در یکسو و ثروتهای افسانه‌ای معدودی کشور دست ساز و شیخ نشین که استعمار انگلستان هنگام ترک منطقه با خط کش و گونیا روی نقشه منطقه ایجاد کرده است، را تا ابد تحمل خواهند کرد تصوری پوچ است. این تقسیمات و این شکافهای عینی اقتصادی یک منشاء مهم نارضایتی توده‌های وسیع و یک پایه نفوذ ناسیونالیسم عرب است. سوم، با پایان جنگ ایران و عراق چند عامل به تصویر اضافه میشود. ناکامی ایران و جریان اسلامی در جنگ نه فقط ناسیونالیسم عرب را تقویت میکند بلکه موقعیت عراق را بعنوان کشوری که این تهدید را خنثی کرده است در کل جهان عرب تحکیم میکند. عراق بعنوان یک قدرت نظامی و سیاسی در درون جامعه کشورهای عربی به جلو رانده میشود. از این

گذشته با پایان جنگ مساله بازسازی اقتصادی ایران و عراق مطرح است. برای عراق مساله قیمت نفت، اراضی نفتخیز یا سواحل مناسب برای صدور نفت، بدهی‌هایش به شیخ نشینهای ثروتمند و سهم آنها در بازسازی اقتصادی عراق و غیره مساله‌ای حیاتی است. به همه اینها باید این واقعیت را که کویت به شیوه‌ای کاملاً مصنوعی و کولونیالیستی به کشوری مستقل تبدیل شده و عراق همواره خواستار الحاق مجدد آن بوده را هم اضافه کرد. اوضاع متحول جهانی این موقعیت را به عراق میدهد که کویت را اشغال کند. اما با این واقعه و با صف آراییی آمریکا و متحدینش و گرفتن قیافه آشکارا میلیتاریستی، بخش وسیعی از جهان عرب بسیج میشود و تضادهای تاریخی در این منطقه به جلوی صحنه رانده میشود.

مجموعه این تنشها و تضادها در متن پرتحول دنیای پس از جنگ سرد بحران امروز را بوجود آورده است. نقطه شروع این جریان اشغال کویت توسط عراق و الحاق آن است و این طبعاً از منافع مستقیم این کشور مایه گرفته است. اما این فقط نقطه شروع است، آنچه بحرانی در این مقیاس را بوجود آورده است اینست که این واقعه عملاً به مجرای برای حل و فصل و تعیین تکلیف تضادها و تنشهایی و تقابل منافع مادی‌ای تبدیل شده است که ابعاد و دامنه‌ای جهانی و تاریخی دارند. مهم‌تر از همه نیاز و تلاش آمریکا برای تعریف موقعیت و نقش خود بعنوان یک ابر قدرت در شرایط جدید در دنیاست. بیش از هر چیز رابطه اروپا و آمریکا و جایگاه آمریکا در دنیای جدید است که دارد در این میان حل و فصل میشود.

● موضع عملی دفتر سیاسی در قبال این بحران و گره‌گاههای اصلی آن مانند اشغال کویت، تحریم اقتصادی عراق، تجمع نیروهای آمریکا و متحدینش در منطقه و کنترل عبور و مرور توسط نیروهای نظامی آنها، امکان بروز جنگ، وضعیت خارجیان و آوارگان، و غیره چیست؟

● باید اول نکته کلی‌ای در این مورد بگویم و بعد به یک یک مسائل فوق‌بپردازم. برای ما بعنوان یک حزب کمونیست و انترناسیونالیست، بعنوان بخشی از جنبش طبقه کارگر که اهداف اجتماعی و سیاسی معلومی دارد، جانبداری سیاسی و اجتماعی از این یا آنطرف حقوقی، از این یا آن بلوک دولتهای درگیر در این رویارویی، موضوعیت ندارد. افق و آلترناتیو ما برای جوامع نه با وضع پیشین در منطقه خوانایی دارد و نه در این جدال توسط طرفین نمایندگی میشود. ما این سنت را نداریم و نداشته‌ایم که هرتقابل اجتماعی را بصورت تقابل ترقی خواهی و ارتجاع ببینیم. اما این به این معنی نیست که در قبال معضلاتی که در این میان مطرح میشود بی‌تفاوتیم. زندگی و آینده توده‌های وسیع مردم زحمتکش دارد اینجا رقم زده میشود. دنیای معاصر دارد از این طریق قالب خود را برای یک دوره معلوم میکند و ما در همه اینها ذینفعیم. با علم به این بگذارید به مواردی که در سوال اشاره شد پردازم.

۱- آمریکا می‌رود تا در پی منافع امپریالیستی ویژه‌ای یک جنگ خونبار را به مردم منطقه و بویژه به مردم عراق تحمیل کند. مردمی که تازه دارند مشقات و محرومیت‌های ناشی از یک جنگ هشت ساله را از خود میتکانند. تهدیدات و جنگ طلبی آمریکا ابداً ربطی به اشغال کویت ندارد. این را مفسران سیاسی خود بورژوازی آمریکا دارند به صراحت میگویند. نه حکومت شیخ کویت و یا استقلال کویت و نه نفت جزو توجیحات جدی اینها برای دمیدن در شیبور جنگ نیست. خودشان میگویند که موقعیت آمریکا در اقتصاد و سیاست جهان معاصر بعنوان یک ابر قدرت، که بویژه با وحدت دو آلمان و پایان جنگ سرد تضعیف شده است، آن منفعتی است که جوانان آمریکایی باید بخاطرش بجنگند و نه قطع نفت، که اصلاً قرار نیست و نمیتواند صورت بگیرد، و یا استقلال کویت. روز روشن دارند میگویند که اگر آمریکا اینجا بعنوان یک قدرت نظامی خودی نشان بدهد میتواند همچنان بعنوان ژاندارم دنیای پس از جنگ سرد و به اصطلاح رهبر در این دنیا باقی بماند. برای

آمریکا این یک فرصت بادآورده برای تحکیم موقعیت رو به تخریبش در قبال بخشهای دیگر جهان سرمایه‌داری است. ما این جنگ طلبی و این گردنه بگیری روز روشن را جدا محکوم میکنیم. بنظر ما شروع ماجرا از هر جا بوده باشد، امروز این منفعت و فقط این منفعت آمریکا است که دنیا را با کابوس یک تراژدی انسانی دیگر، در ابعادی حتی وسیع‌تر از آنچه آمریکا تاکنون به دنیا تحمیل کرده، روبرو ساخته است.

۲- بهمین ترتیب نیرو آوردن به خاورمیانه و قرق کردن خلیج فارس و دریای سرخ را بعنوان آشکارترین نوع قدرت نمایی امپریالیستی محکوم میکنیم. اینها اول نیرویشان را میاورند و بعد اجازه‌اش را، با پیچاندن دست این و آن، از سازمان مللشان میگیرند. بنظر ما دنیا ژاندارم نمیخواهد. باید جلوی این ایستاد.

۳- در مورد تحریم اقتصادی میشود فرض کرد که هر کشور یا بلوک کشورها مجاز است از فشار تجاری بعنوان یک اهرم در روابط بین‌المللی استفاده کند. اما در این مورد معین بوی شدید یک زورگویی فوق برنامه به مشام میرسد. اشغال گرانادا، مین گذاری سواحل نیکاراگوئه، اشغال پاناما، و از همه عیان‌تر اشغال سرزمینهای فلسطینی توسط اسرائیل، تاکنون به هیچ نوع تحریمی منجر نشده است. جنبش ضد تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی هر روز دارد برای ادامه تحریم اقتصادی حکومت آپارتاید این و آن را میبیند و ما حتی یک قایق توپدار در سواحل آفریقای جنوبی ندیده‌ایم. گرو گرفتن غذا و داروی میلیونها انسان هم، که تازه طبق قطعنامه سازمان ملل مجاز نیست، اقدامی کاملاً ضد انسانی است. بهر حال اگر نفس امتناع از تجارت با عراق را جزو حقوق کشورهای دیگر بدانیم، گردنه بگیری نظامی تحت عنوان اجرای عملی این سیاست قطعاً محکوم است و باید متوقف بشود.

۴- در مورد خارجی‌ان ما مسلماً با هر نوع سلب آزادی سفر و اقامت افراد و مهم‌تر از همه حق مسلم دور شدن از مخاطرات جنگ مخالفیم. ما هم خواستار خلاصی خارجی‌ان هستیم. اما باز اینجا هم جهان غرب نمایشی از ریاکاری برپا کرده است. بنظر ما جنگ طلبی آشکار اروپا و آمریکا و کور کردن از پیشی راه حل‌های دیپلماتیک و سیاسی سهم مهمی در گیر کردن خارجی‌ان در کویت و عراق داشته است. کشورهایی به منطقه کشتی و سرباز فرستاده‌اند که اگر نیم متر مرز مشترک با عراق داشتند یا سر سوزنی احتمال ضایعات غیر نظامی در نتیجه این سیاستشان میدیدند وارد معرکه نمیشدند. کانادا، ایتالیا و استرالیا و غیره آنجا چکار میکنند؟ ثانیاً، در جائیکه صدها هزار خارجی از ملیتهای مختلف در بدترین شرایط گرفتار شده‌اند و با اینکه اجازه خروج دارند امکان عملی برگشتن آنها به کشورشان فراهم نیست، متمرکز کردن اذهان روی تعداد بسیار کمتر آمریکائی‌ها و اروپائی‌ها خیلی تعصب و یکجانبه‌نگری و اروپا محوری میخواهد. وقتی دولتها و روزنامه‌های غربی به اتباع خود "سپر انسانی" لقب میدهند، دارند اذعان میکنند که میلیونها انسان بیگناه دیگر در محل انسان محسوب نمیشوند و از نظر آنها قابل کشتارند. اگر جنگ خطرناک و مهلک است برای همه اینطور است. نمیشود در آن واحد هم از امکان حمله با سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی حرف زد و هم برای اتباع خود در محل دل سوزاند. بعلاوه مردمی که آنجا زندگی میکنند و کار میکنند و مدرسه میروند چه کنند؟ اگر کسی برای جان و امنیت مردم بیگناه و از جمله اتباع کشور خودش دل میسوزاند باید فکری بحال سایه شوم جنگ بکند که زندگی میلیونها نفر را تهدید میکند. در یک مرحله دولت عراق اعلام کرد که در صورتیکه آمریکا و متفقینش امکان حمله ابتدا به ساکن را منتفی اعلام کنند به اتباع آنها اجازه خروج میدهد. شاید همین میتوانست مبنایی برای حل مساله خارجی‌ان باشد. مساله اینست که اینها تصمیم گرفته‌اند جنگ کنند و اگر مسئولیت سلامت و جان خارجی‌ان در عراق با دولت این کشور است، مسئولیت جان میلیونها انسان ساکن کشورهایی که صحنه جنگ خواهند شد با آمریکا و غرب است. و بالاخره اگر نگرانی برای اتباع اروپایی از سر انساندوستی و دفاع از حق اولیه بشر در نقل مکان و اقامت است آنوقت باید از خود دولتهای غربی پرسید که چرا دارید مرزهایتان را روی مهاجرینی که از فقر و جنگ در کشورهای غیر اروپایی فرار میکنند میبندید؟ آنچه

در این بحران روشن شد این نبود که سیاست بورژوازی انسانیت سرش نمیشود و در جدال میان کشورها و منافع ملی در جهان امروز بشریت بی دفاع قربانی اول است. این را همه میدانند. چیزی که روشن شد این بود که چقدر ایدئولوژی و اخلاقیات رسمی در جامعه بورژوازی، حتی آنجا که مردم را هر شب با لالایی دموکراسی خواب میکنند، ریاکارانه است و چقدر رسانه‌های جمعی در اروپا و آمریکای دموکراتیک زانده سیاست خارجی هستند.

۵- ما اشغال کویت را تأیید نمیکنیم چرا که بعنوان یک حزب کمونیست خواهان اعمال اراده خود توده‌های کارگر و زحمتکش در سرنوشتشان هستیم و نه دولتها و ارتشها. اما محکوم کردن اشغال کویت از نظر ما موضع درستی نیست. اولاً، باید روشن باشد که مبنای سیاسی و پرنسپیی محکوم کردن این اقدام چیست. نقض حقوق بین‌المللی؟ ما نه مدافع این حقوقیم و نه پای آنها امضاء گذاشته‌ایم. هرچند صباح هم خود را با این حقوق در تعارض میبایم. حقوق بین‌المللی موجود اساساً برای تنظیم مناسبات دولتهای سرمایه‌داری وضع شده و اجرا و یا نقض آنها تمجید و یا تقبیحی را از جانب ما ایجاب نمیکند. نقض حق حاکمیت کویت؟ همانطور که گفتم کشور بودن کویت و استقلال و تمامیت ارضی کویت از نظر ما قدوسیته نداشته است. جدا کردن تعدادی چاه نفت و گماردن شیخی به نگهبانی‌اش مبنایی برای حق حاکمیت نمیشود. بنظر ما بسیاری از مرزهای کشوری در جهان عرب تصنعی و میراث استعمار هستند. این توده مردم ساکن سرزمین‌های عربی، یعنی کسانی که آنجا زندگی و کار میکنند، هستند که باید تکلیف جغرافیای سیاسی این منطقه را با اراده آزادانه خودشان تعیین کنند. جغرافیای سیاسی تمام جهان دارد تغییر میکند. نمیشود با دو استاندارد سراغ اروپا و خاورمیانه رفت. ممکن است گفته شود که در این مورد مشخص وضع موجود دارد با اشغال نظامی و از بالا تغییر میکند. بنظر ما این میتواند دلیلی برای عدم تأیید باشد و نه محکوم کردن. و بالاخره محکوم کردن اشغال کویت در این حالت هم نمیتوانست برای ما موضوعیت داشته باشد که یک نظام اجتماعی پیشروتر و آزادتر توسط یک نظام عقب مانده‌تر سرنگون شده بود. این حالت هم اینجا صدق نمیکند. کویت بیش از آنکه یک کشور باشد یک اردوی کار برای کارگران مهاجری بود که بدون کوچکترین حقوق مدنی تحت یک نظام سیاسی عشیرتی برای کمپانیهای غربی و شرکای محلی شان کار میکردند. بنابراین از نقطه نظر تحول در مناسبات اجتماعی هم محکوم کردن این واقعه موضوعیت ندارد. جالب توجه است که در ابتدا بخشی از تبلیغات غرب در قبال این مساله هنوز تحت تاثیر فضای دوره فشار بر بلوک شرق بود و تلاش میشد صف‌آرایی در خاورمیانه با تمرکز روی نظام سیاسی در عراق بصورت تقابل دموکراسی و دیکتاتوری قلمداد بشود. اما خیلی زود، حتی در خود افکار عمومی آمریکا، این سوال پیش آمد که نظام سیاسی در عراق هرچه باشد دفاع از حکومتهای کویت و عربستان سعودی را نمیشود دفاع از دموکراسی وانمود کرد. لاجرم تبلیغات رسمی بیشتر به مساله نفت و سرنوشت اتباع غربی معطوف شد. از نظر ما هم این تقابل نظامهای اجتماعی نیست و طرح مساله به این صورت گمراه کننده است. بهر رو محکوم کردن یک اقدام در سیاست بین‌المللی و در عالم دیپلماسی به معنای خواست اعاده اوضاع سابق و قرار گرفتن در کنار نیروهای اصلی‌ای است که در مقابل این اقدام صف‌آرایی کرده‌اند. حال در سازمان ملل یا عرصه فشار اقتصادی یا تبلیغات و غیره. ما به این صف تعلق نداریم و لذا با آن هم آواز نمیشویم.

ثانیا، و این بسیار مهمتر است، امروز دیگر معضل اصلی، یعنی آن واقعیتی که هرکس باید در قبال آن موضع بگیرد، اشغال کویت نیست. دنیا بر سر مساله تمامیت ارضی کویت به تکان در نیامده و صفبندی‌ها بر این مبنا صورت نگرفته است. مساله اصلی دورنمایی است که آمریکا برای اعاده نوعی هژمونی بین‌المللی در برابر خود میبیند و حاضر است به این منظور صدها هزار نفر را در جنگی که زندگی چند نسل را تباه خواهد ساخت قربانی کند. پرده‌پوشی این واقعیت و خم شدن روی مساله اشغال یک شیخ نشین فرمایشی و یک نظام سیاسی عشیرتی در حکم تسلیم به این دورنمای امپریالیستی و تبدیل شدن به مهره‌ای در جنگ تبلیغاتی آمریکاست. هر وقت آمریکا دست و پایش را جمع کند و برود تازه میتوان راجع به سرنوشت کویت و به شیوه‌ای اصولی اظهار نظر کرد.

● تا چه حد امتناع دفتر سیاسی از محکوم کردن اشغال کویت را میتوان تحت تاثیر ملاحظات و محظوراتی دانست که وجود اردوگاهها و امکانات ما در عراق بوجود میآورد؟

در این مورد مشخص مطلقا هیچ مواردی بوده است و خواهد بود که بدلیل برخورداری از امکانات فنی و اردوگاهی در خاک عراق ما بیان خود را تعدیل کنیم و یا کلا از اظهار نظر در مورد موضوعاتی خودداری کنیم. این را قبلا هم اعلام کرده ایم و و مطلقا عیبی در آن نمی بینیم و هیچیک از اصولمان را را هم تا امروز به این دلیل زیر پا نگذاشته ایم. ما برای تقویت جبهه های اصلی مبارزه مان حاضر بوده ایم در قلمروهایی که از نظر فعالیت مشخص حزب کمونیست ایران فرعی محسوب میشود از آزادی عمل مطلق خود چشم پوشی کنیم. اما تا امروز هیچ موضعی را به دلیل اینگونه ملاحظات تغییر نداده ایم. ما محکوم کردن اشغال کویت را به دلائلی که گفتم درست نمیدانیم. کما اینکه اگر مصر یکروز عربستان سعودی را اشغال کرده بود و حکومت سعودی را ساقط کرده بود آن را هم محکوم نمیکردیم. هیچ امکاناتی هم در خاک مصر نداریم. ما هیچ دل خوشی از نظام عشیرتی و قصاص اسلامی و ستمکشی زن و بی حقوقی مردم و انقیاد آنها به شیوخ میلیاردر در این کشورها نداریم. اگر کسی دارد امروز پا روی پرنسپهای انسانی میگذارد و بر مبنای منافع مادی خودش موضع میگیرد آن کسی است که در اروپا دم از دموکراسی میزند اما آماده است تا برای سود سرمایه کرور کرور انسان از ملیتهای مختلف را در خاورمیانه به کشت بدهد و حکومت جابرین فلان را به زندگی بسیاری دیگر حاکم کند. این یعنی تمام رسانه های فوق محترم اروپای غربی و آمریکا و سیاستمداران دورو و ریاکار بورژوازی.

● از نظر شما شیوه مطلوب حل این بحران چیست؟

بین شیوه مطلوب و شیوه ممکن باید در این مورد فرق گذاشت. شیوه مطلوب ما برای حل مصائب توده مردم زحمتکش و خلاصی شان از فقر و جنگ در سطح جهان را در هر سطر برنامه و تبلیغات ما میشود دید. سوسیالیسم و پایان دادن به نظام طبقاتی. این راه حل ماست که فلسفه هر فعالیت ما را تشکیل میدهد. متأسفانه امروز سوسیالیسم کارگری یک نیروی و یک جریان آماده برای تعیین سرنوشت بنیادی جوامع در این نوع تلافی های سیاسی نیست. در این بحران معین این نیرو ادا جزو بازیگران اصلی در صحنه نیست. این وضع باید تغییر کند و این امر ماست. اما برای توده مردمی که زندگی و هستی شان دارد در این میان به بازی گرفته میشود فقط یک سیر مطلوب وجود دارد. باید بهر قیمت از جنگی که در شرف وقوع است جلوگیری شود. باید دولت آمریکا و متفقینش از راه انداختن این کشتار منصرف شوند. هیچیک از مسائل مطروحه در این بحران، اشغال کویت، خارجیان، نفت، سفارتخانه ها و غیره نمیتواند توجیهی برای این فاجعه باشد. از نظر عملی فکر میکنیم باید تعیین تکلیف کویت به خود جهان عرب سپرده شود. باید راه حل دیپلماتیک و سیاسی برای این بحران جستجو بشود.

● احتمال وقوع جنگ بنظر شما چقدر است و عواقب آن چه خواهد بود؟

بنظر من احتمال وقوع جنگ، یعنی شروع آن از طرف آمریکا، بسیار زیاد است. آمریکا وارد یک قمار بزرگ شده است. نتایج پیروزی در چنین جنگی برایش بسیار وسوسه کننده است. اما در عین حال همین جنگ میتواند در دراز مدت به زیان های بمراتب عظیم تری برایش بیانجامد و به انزوای بیشتر آمریکا و بویژه تضعیف نفوذش در اروپا منجر شود. امید اینها اینست که با حملات هوایی سنگین و برق آسا امکان مقاومت عراق را سلب

کنند و لاقبل در کویت مستقر شوند. حساب کشته‌های خودشان و طرف مقابل اعم از نظامی و غیر نظامی را هم کرده‌اند. اما حتی اگر موفق شوند این آخر کار نخواهد بود. تعادل جدید کوتاه مدت خواهد بود و تنها پیش درآمدی به یک کشمکش خونبار چند دهساله در کل خاورمیانه با نتایج تعیین کننده جهانی خواهد بود. وقوع چنین جنگی در خاورمیانه حتی میتواند بر روندهای جاری اروپا و در اوضاع سیاسی شوروی تاثیر جدی بگذارد. در هر حال چه جنگ بشود و چه نشود، این ماجرا هم اکنون روند تغییرات بنیادی در منطقه را آغاز کرده است. بعنوان نمونه حکومت عربستان و شیخ نشینهای دیگر فی الحال رفتنی محسوب میشوند. ساختارهای حکومتی در کشورهای عربی به اینصورت باقی نخواهند ماند. مساله فلسطین وارد مرحله کاملاً جدیدی شده است. تعادل ایدئولوژیکی و سیاسی در خاورمیانه بهم ریخته است. لاقبل در میان مدت ناسیونالیسم و بدرجه کمتری اسلام، اینبار بیشتر به مثابه یکی از رگه‌های پان عربیسم، دوباره به پیش رانده میشوند. مبارزه مستقیم طبقات بار دیگر تحت الشعاع کشمکشهای کشوری و ملی و مذهبی و امثالهم قرار میگیرد. این یک عقب گرد جدی از نقطه نظر تکامل مبارزه طبقاتی در خاورمیانه است که میتواند نسل‌های کارگر در این منطقه را دنبال ایدئولوژی‌ها و جنبشهای غیرکارگری و عقب مانده بکشاند و امر وحدت و مبارزه سوسیالیستی کارگران را دچار موانع جدی کند. و بالاخره نباید فراموش کرد که اگر آمریکا در سیاست میلیتاریستی کنونی اش موفق شود و موقعیت خود را بعنوان ژاندارم در دنیای پس از جنگ سرد تثبیت کند، این مقدمه و زمینه‌ای برای سرکوب قهرآمیز هر جنبش کارگری و مردمی در اقصا نقاط جهان خواهد بود که به نحوی از انحاء در آینده منافع اینها را به خطر بیندازد.

## • موضع ایران را چطور ارزیابی میکنید؟

موضع ایران هم به تناسب جناحها و هم در طول زمان متغیر بوده است. در این میان حزب‌اللهی‌ها بیشتر از همه زیان دیده‌اند. اعتبارشان در جهان اسلامشان فرو ریخت، روند بهبود روابط جمهوری اسلامی با غرب تسریع شد، و بعلاوه دولت رفسنجانی هم امتیازات ملموسی چه در رابطه با موارد مورد اختلاف با عراق و چه در زمینه کسب ارز با فروش نفت گرانتر بدست آورد. مساله دولت ایران اینست که خودش را با غرب چند معامله کند. اظهارات اول رفسنجانی نشانه‌ای از این داشت که اوضاع را درست نخوانده‌اند و فکر میکنند ماجرا به سرعت به نفع غرب فیصله پیدا میکند. اظهارات بعدی خامنه‌ای حکم چک و چانه زدن و تلاش برای گرفتن امتیازات بیشتر را دارد. معلوم است که نه ایران به عنوان یک دولت و نه جریان حزب‌الله بعنوان یک جناح بهر حال صدای مستقل و موثری در این ماجرا نخواهند بود. بنظر من حکومت ایران نهایتاً خود را در کنار غرب خواهد یافت و چه بسا وقتی قیل و قال حزب‌الله تمام خیرش را برای گرفتن امتیاز از غرب به اینها رساند در دل همین ماجرا دستش را بطور کلی از نهادهای قدرت در ایران کوتاه کنند. این درست است که جریان حزب‌الله در این میان فرجه‌ای برای تبلیغات و خودنمایی پیدا میکند. اما باید توجه کرد که این دیگر دارد به تمام موجودیت این جریان تبدیل میشود. این جریان حتی قدرت بسیج اسلامی خود در خاورمیانه را به ناسیونالیسم عرب باخته است و در داخل ایران هم با جناح دیگری روبروست که هم در دیپلوماسی بین‌المللی و هم در عرصه اقتصادی با این ماجرا جای پای خود را محکم‌تر کرده است. سیر محتمل اینست که جریان اسلامی در این روند بیش از پیش قالب یک اپوزیسیون پر سر و صدا اما فاقد قدرت عملی در دستگاه دولتی را بخود بگیرد.